

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

Literary-Cultural

afgazad@gmail.com

ادبی - فرهنگی

یونس نگاه

۰۸ فیبروری ۲۰۲۲



یونس نگاه

همدم



۳۰۰ سگ و بشک از افغانستان به کانادا منتقل شدند

یکی از این سگ‌هایی که از کابل به کانادا انتقال داده شده‌اند، مکس نام داشت. او نزدیک میدان هوایی کابل در کمپی با ناز و نعمت زندگی می‌کرد. هفته چند روز مأموریت می‌رفت و چیزهایی را بو می‌کرد. نان و آبش سر وقت می‌رسید، تنش را می‌شستند، جایش پاک بود و تذکره هم داشت.

آن روز که در گیرودار انتقال آدم‌ها از میدان هوایی کابل، مؤمنی تنش را منفجر کرد و تعداد زیادی را به خون کشید، مکس نیز سرگردان شد. قرار بود او را نیز از کابل بیرون ببرند. اما آن روز او نرسیده به میدان رابطه‌اش گسیخت و بعد از ساعت‌ها تپیدن از کوچه تنگی در نزدیک میدان هوایی سرکشید.

کوچه تنگ، خاک‌آلود و پر از آشغال بود. در آخر کوچه با گله‌ای از سگ‌های ناشناخته مواجه شد. آن‌ها گروهی به سمت او دویدند و غالمغال راه انداختند که بگیرید، نمانید، ای چه‌کاره است؟ از کجا آمده؟

او که تمام روز سرگردانی کشیده بود، حوصله فرار نداشت. در عوض ایستاد، موهای گردنش را سیخ کرد، دهانش را بیخ کرده دندان‌های براق و تیزش را کشیده با دو پای پیش‌رو محکم به صورت خاک‌آلود کوچه چنگ انداخت. سگ‌های

محلّه در چند قدمی دورش حلقه زدند. سگ خاکستری که بیخ گوش چپش یک زخم هم داشت، به او نزدیکتر شد، دیگران دورترک غُرشکنان حلقه زدند. در میان‌شان یک سگِ لاغراندام سپید موی، با پاهای بلند، دُم کوتاه و گوش‌های سیاه نیز ایستاده بود و دم تکان می‌داد.

سگ خاکستری زخم‌دار، نیش‌هایش را کشیده آهسته به او نزدیک شد. در دو قدمی‌اش ایستاد و هردو چندبار به‌صورت هم پخ زدند و به زمین چنگ انداختند. سگ خاکستری کمی عقب‌نشینی کرد و دوباره از هیاهوی اطرافیان دل‌گرفته به سمت مکس دوید و در یک قدمی‌اش راه خود را کج کرده از کنارش گذشت و دوباره برگشت. سروصدای سگ‌ها آرام‌تر شده بود و لب‌های مکس نیز تقریباً به‌حالت طبیعی بر می‌گشت. اما هنوز او سرش را پائین و گوش‌هایش را راست گرفته از عمق گلویش آهسته و دوامدار غُر می‌زد.

سگ سپیداندام سیاه‌گوش که بیشتر به سفیر صلح گله می‌ماند و خلافِ خاکستری، در چهره و اندامش نشانه‌ی تهدید دیده نمی‌شد، با دم و سر افراشته آرام پیش آمد و دور مکس چرخید. روبرویش ایستاد، آهسته دم افراشته‌اش را رها کرد و بعد گوش‌هایش را شل نمود. مکس نیز از او تقلید کرد و سرش را برداشته راست ایستاد اما گوش‌ها و دمش را هنوز راست گرفته بود. سپید اندام سیاه‌گوش این‌بار در حلقه کوچک‌تر دور مکس چرخید و آهسته بینی‌اش را به دُم او نزدیک کرد. مکس سرش را برگرداند و صلح جویانه چنگ زد. سپیداندام جرأت یافت، زیر دم و پشت دم مکس را بوئید و خرامان به گله برگشت. گله نیز چُنگ چُنگ کنان راه افتاد. مکس محتاطانه به آنان پیوست.

مکس بعد از چند ساعت عضو گله شده بود. با آن‌ها ته و بالا می‌رفت، بر سر آشغال با کودکان و مردان گرسنه دعوا می‌کرد، در راندن گله‌های متجاوز از محلّه همکاری می‌کرد و زمانی که از تپیدن و دویدن می‌ماند، کنار سپیداندام دراز کشیده گرمی تنش را با او شریک می‌کرد. پس از مدتی بین آن دو رابطه‌ای عمیق به وجود آمد. مکس هر وقت کنار سپیداندام دراز می‌کشید، سرش را طوری می‌گذاشت که هوای تنفس رفیقش را حس کند و بعد آهنگ تنفس خود را با نفس‌های او برابر کرده آرام می‌خفت.

مدت‌ها گذشت. طالبان مستقر شدند و در کوچه‌ها گزمه می‌رفتند. چند بار دسته طالبان آنان را با سنگ و چوب دوانده بودند. یک‌بار طالبی دشنام‌زنان روی گله آنان آتش گشوده بود و رانِ چپ پشت‌سری خاکستری را زخمی کرده بود. گله سگ‌ها بعد از آن‌که از دسته طالب‌ها دور شده بودند، در گوشه‌ای ایستاده پای خاکستری را به نوبت لیسیده بودند تا خونس بیابستند و زخمش مرهم شود.

طالبان سگ‌ها را مردار می‌دانستند و اذیت می‌کردند. روزگار مکس تلخ‌تر شده بود و دیگر حضور سپیداندام هم برای آرامش کافی نبود. شب‌ها رفیقش را گرفته به اطراف میدان هوایی می‌گشت، نزدیک کمپی که مأموریت داشت می‌رفت اما با هیچ چهره آشنا بر نمی‌خورد. قبل از سپیده‌دم دوباره به گله بر می‌گشت و سرگردان ازین کوچه به آن کوچه راه می‌رفت. بیشتر وقت‌ها گرسنه بود. ترس طالب نیز بر گرسنگی و سرگردانی‌اش افزوده بود.

یکی از شب‌ها پس از دورزدن در اطراف میدان و نزدیکی‌های کمپ آشنایش، خسته شده خوابیدند. سپیداندام دراز کشید، مکس کنار او خوابید و سرش را روی پاهای جلوی رفیقش گذاشته به نفس‌های گرم او گوش داد. هردو آرام گرفته خوابیدند. حوالی صبح سپیداندام بیدار شد و غُر زده برخاست. مکس که انگیزه‌ای برای دویدن و آشغال‌پالی در خود نمی‌دید، سرش را برداشته آهسته چُنگ کشیده دوباره دراز کشید. سپیداندام لحظه‌ای ایستاد، چند قدم دور شده برگشت. کنار مکس دراز کشیده خوابید.

هر دو گرسنه بودند، اما از بودن کنار هم دل می‌گرفتند و فُرُفُر شکم را فراموش کرده به فِش فِش نفس‌های هم‌دیگر گوش می‌دادند. طالب زبان بدن سگ‌ها را نمی‌فهمید. از رابه عاطفی میان مکس و سپیداندام بو نمی‌برد. به آن دو همدم چون توت‌های شیطنانی و آلوده می‌دید.

آفتاب سر زده بود. آن دو سگ همدم در نیمه راه برگشت به گله دراز کشیده عطر تن هم‌دیگر را بو می‌کشیدند و از صدای نفس‌های یک‌دیگر لذت می‌بردند. تن‌شان بیدار بود اما چشم‌ها را نمی‌گشودند. صدای پائی نزدیک شد. آن دو، تن خسته‌شان را تکان ندادند. شلاقی بر کمر مکس فرود آمد. تا هر دو جنبیدند، شلاق دیگری به گردن نازک و زیبای سپید اندام پیچید. طالب با زبانی که سگ‌ها نمی‌فهمید داد می‌زد و شلاق می‌کوبید. آن دو همدم چون فنر پریده دور شدند. طالب، تنش را که تنور خشم بود با گام‌های کند چند متر از پشت آن دو کشیده ایستاد و دشنام‌هایش در میان خش‌خش گلوهای خسته و صدای پاهای چالاک مکس و سپیداندام رنگ باخته ناپدید شد.

دور تر آن دو ایستادند. مکس سرش را به گردن شلاق خورده سپیداندام مالید و سپیداندام دم نازکش را به کمر مکس کشید. هر دو آهسته به سمت گله راه افتادند.

در راه بوی آشنائی به مشام مکس خورد. بوی آشنا را تعقیب کرده به کسی رسید که بارها به کمپ آمده بود و او بارها او را هنگام عبور از دروازه بو کشیده بود. مکس به سمت او دوید. سپیداندام چند قدم او را همراهی کرده ایستاد.

آن مرد دست به گردن و پشت مکس کشید. مکس پرید، هر دو پایش را به بازوان آن آدم آشنا گذاشته گردن او را لیسید. مرد خود را پس کشید، مکس از وسط پاهای مرد تنش را مالیده گذشت، و برگشته پیش پای او خوابید. سپیداندام حیران و غمگین دورتر ایستاده بود.

مکس برگشت و همدمش را تشویق کرد که با او برود. سپیداندام حیران و غمگین به مکس دیده خود را کنار کشید. سرش را پائین گرفته ایرغوار به سمتی که گله‌اش بود راه افتاد. مکس از پشت سپیداندام زاری‌کنان عوعو کرد و از او خواست که برگردد. سپیداندام که از گذشته لاغرتر شده بود، به پشت‌سر نگاه نکرد. در خم یکی از کوچه‌ها پیچید و گم شد.

مکس دوباره به جهان آدم‌هایی برگشته است که نان دارند، آب دارند، و سگ‌ها را لگد نمی‌زنند. اما زندگی‌اش دگرگون شده است. بوی تن سپیداندام رهایش نمی‌کند.